University of Religions and Denominations

Contemporay Philosophy

ISSN: 3060-771X

Everyday Life and Self-Refuting Theories of Epistemology: A Comparison of Two Approaches

Mohammad Ali Motie[1] Hossein Motie[2]

1. Ph.D. Candidate in Philosophy of Religion, Faculty of Theology, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). Email: mohammadalimotie@ut.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Islamic Studies, Isfahan University of Technology, Isfahan, Iran. Email: motie@iut.ac.ir

Abstract

The objection of self-refutation, as a theoretical challenge to epistemological theories in contemporary philosophy, puts any theory that seeks to provide a general criterion for meaning, knowledge, or justification to the test of its own standard. Employing a descriptive-analytical method, the present study investigates and compares the relationship between the current of everyday life and the problem of self-refutation within two major approaches of contemporary analytic philosophy: logical positivism and the later philosophy of Wittgenstein. The article demonstrates that Carnap, Reichenbach, Ayer, and Hempel, by appealing to the everyday use of language and drawing distinctions between linguistic rules and factual propositions, attempt to shield the verifiability principle from the objection of self-refutation; however, these solutions still entail a kind of meta-linguistic stance and have been criticized by Quine and Putnam. In contrast, the

Cite this article: Motie, Mohammad Ali, Motie, Hossein V. (2025). Everyday Life and Self-Refuting Theories of Epistemology: A Comparison of Two Approaches. Contemporay Philosophy, 4(7), p. 37-62.
https://doi.org/10.22034/jcp.2026.584077.1264

Received: 2026/5/30
Revised: 2026/7/15
Accepted: 2026/8/15
Available online: 2026/9/21

Type of article: Research Article
Publisher: University of Religions and Denominations
https://jcp.urd.ac.ir/
©2025/authors retain the copyright and full publishing rights

later Wittgenstein, in his theory of language-games, by linking meaning to use and forms of life, calls into question the very endeavor to provide general, meta-linguistic criteria for knowledge. The present research argues that the significance of Wittgenstein's approach lies not merely in responding to the objection of self-refutation, but in dissolving the context from which this problem arises within the traditional conception of language and knowledge. Accordingly, the article shows that the current of everyday life serves two distinct and even conflicting philosophical functions in these two approaches.

Keywords: Epistemology, Self-Refutation, Everyday Life, Verifiability, Later Wittgenstein.

فلسفه معاصر ۷
شاپا: ۷۷۱X-۳۰۶۰
دانشگاه ادیان و مذاهب

زبان روزمره زندگی و نظریات خودابطالگر معرفت شناسی، مقایسه دو رویکرد

محمدعلی مطیع[۱] حسین مطیع[۲]

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
mohammadalimotie@ut.ac.ir

۲. استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی اصفهان، اصفهان، ایران.
motie@iut.ac.ir

چکیده

اشکال خودابطالگری به عنوان یک چالش نظریه‌های معرفت‌شناسانه در فلسفه‌ی معاصر، هر نظریه‌ای را که در پی ارائه ملاکی عام برای معنا، معرفت یا توجیه باشد مورد آزمون همان نظریه قرار می‌دهد. پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی، نسبت جریان روزمره زندگی با مسئله خودابطالگری را در دو رویکرد مهم فلسفه تحلیلی معاصر، یعنی پوزیتیویسم منطقی و فلسفه متأخر ویتگنشتاین، بررسی و مقایسه می‌کند. مقاله نشان می‌دهد که کارنپ، رایشنباخ، آیر و همپل با ارجاع به کاربرد روزمره زبان و تمایزگذاری میان قواعد زبانی و گزاره‌های خبری، می‌کوشند اصل تحقیق‌پذیری را از اشکال خودابطالگری مصون نگه‌دارند، اما این راه‌حل‌ها همچنان متضمن نوعی موضع فرازبانی‌اند و موردنقد کواین و پاتنم هستند. در مقابل، ویتگنشتاین متأخر، در نظریه بازی‌های زبانی خود، با پیوند دادن معنا

استناد به این مقاله: مطیع، محمدعلی ، مطیع ، حسین (۱۴۰۵). زبان روزمره زندگی و نظریات خودابطالگر معرفت شناسی، مقایسه دو رویکرد. فلسفه معاصر، ۴(۷)، ص ۶۲-۳۷.

https://doi.org/10.22034/jcp.2026.584077.1264

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۳/۹ ؛ **تاریخ اصلاح:** ۱۴۰۵/۴/۲۴ ؛ **تاریخ پذیرش:** ۱۴۰۵/۵/۲۴ ؛ **تاریخ انتشار آنلاین:** ۱۴۰۵/۶/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی **ناشر:** دانشگاه ادیان و مذاهب https://jcp.urd.ac.ir/

۱۴۰۴© / نویسندگان دارندهٔ حق مؤلف مقالهٔ خود بدون محدودیت هستند

به کاربرد و صورت‌های زندگی، اساس تلاش برای ارائه معیارهای کلی و فرازبانی معرفت را موردتردید قرار می‌دهد. پژوهش حاضر استدلال می‌کند که اهمیت رویکرد ویتگنشتاین صرفاً در پاسخ به اشکال خودابطالگری نیست، بلکه در انحلال زمینه‌ی پیدایش این مسئله در تلقی سنتی از زبان و معرفت است. براین‌اساس، مقاله نشان می‌دهد که جریان روزمره زندگی در این دو رویکرد، دو کارکرد فلسفی متفاوت و حتی متعارض دارد.

کلیدواژه‌ها: معرفت‌شناسی، خودابطالگری، جریان روزمره زندگی، تحقیق‌پذیری، ویتگنشتاین متأخر

مقدمه

«خودابطالگری[1]» یکی از بنیادی‌ترین اشکالاتی است که متوجه نظریه‌های ناظر به معنا، معرفت و توجیه شده است. این اشکال زمانی پدید می‌آید که نظریه معرفتی درصدد ارائه ملاکی عام برای معرفت یا معناداری برمی‌آید، اما خودِ آن نظریه نیز باید مطابق همان ملاک سنجیده شود. اهمیت این اشکال در آن است که امکان ارائه معیارهای کلی و جهان‌شمول در معرفت‌شناسی را رد می‌کند.

به‌عنوان یک نمونه معروف، این اشکال به اصل تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی نیز وارد بود که معناداری گزاره‌ها را وابسته به قابلیت آزمون تجربی می‌دانست. منتقدان بیان می‌کردند آیا اصل تحقیق‌پذیری نیز مطابق معیار خودش معنادار است یا نه؟ در واکنش به این اشکال، فیلسوفانی چون کارنپ[2]، رایشنباخ[3]، آیر[4] و همپل[5] از اصل تحقیق‌پذیری در برابر اشکال خودابطالگری دفاع می‌کنند. نکته قابل‌توجه آن است که این فیلسوفان، در دفاع خود، از کاربرد روزمره زبان استفاده کردند که مبنای نظریه بازی ویتگنشتاین[6] متأخر نیز بود و ما را بر آن داشت که به مقایسه استفاده این دو جریان از این مفهوم بپردازیم.

ویتگنشتاین متأخر در نظریه بازی‌های زبانی خود، فهم معنا و معرفت را وابسته به کاربردهای متکثر زبان در زندگی روزمره می‌دانست. او بر این باور بود که گزاره‌ها در بازی‌های زبانی مختلف معانی متفاوتی می‌یابند و معنای آن‌ها را فقط در صورت قرارگرفتن و زیستن در آن بازی زبانی می‌توان فهمید.

---

1. Self-Defeating
2. Rudolf Carnap (1891-1970)
3. Hans Reichenbach (1891-1953)
4. Alfred Jules Ayer (1910-1989)
5. Carl Gustav Hempel (1905-1997)
6. Ludwig Wittgenstein (1889-1951)

درحالی‌که شارحان ویتگنشتاین متأخر، در حوزه معرفت‌شناسی، به امکان اندیشه وی در پاسخ به شکاکیت یا نسبی‌گرایی پرداخته‌اند، از ظرفیت مفهوم بازی زبانی در حل مسئله خودابطالگری غافل بوده‌اند. در این مقاله برای توضیح این مسئله از یک رویکرد تطبیقی متدولوژیک استفاده‌شده است که با بازخوانی دفاعیات پوزیتیویست‌های منطقی نشان می‌دهد که چگونه تمایزگذاری‌های صوری آنان میان قواعد زبانی و گزاره‌های خبری، ریشه در بازسازی عقلانی رفتارهای ضمنی زبان روزمره دارد. این مقایسه، نه یک مقایسه تاریخی محض، بلکه ابزاری روش‌شناختی برای تبیین این فرضیه است که چرا رویکرد تجویزی و هنجارگذار پوزیتیویستی درنهایت به موضعی فرازبانی و خودابطالگر منجر می‌شود، درحالی‌که رویکرد توصیفی ویتگنشتاین متأخر از طریق اصالت‌بخشی به جریان روزمره زندگی، اساساً بستر پیدایش این مسئله را منحل می‌سازد.

ذکر این نکته لازم است که این مسئله موردتوجه ماست که پوزیتیویسم منطقی نظریه‌ای منسوخ‌شده است و به خاطر اشکالات جدی که بر نظریات این مکتب وارد شد، دیگر طرفداری ندارد اما علت انتخاب فیلسوفان این مکتب، این بود که برخلاف سایر نظریه‌پردازان حوزه معرفت که اشکال خودابطالگری بر نظریه آن‌ها وارد است، از جریان روزمره زندگی برای دفاع از نظریات خود استفاده می‌کنند.

پژوهش حاضر با روش تحلیلی-توصیفی و با مراجعه به آثار اصلی کارنپ، رایشنباخ، آیر، همپل و ویتگنشتاین متأخر، می‌کوشد دو رویکرد متفاوت به مسئله خودابطالگری را مقایسه کند. مدعای اصلی مقاله آن است که هرچند هر دو رویکرد از کاربرد روزمره‌ی زبان استفاده می‌کنند، اما پوزیتیویست‌های منطقی از آن برای حفظ نظریه کلی معرفتی‌شان استفاده می‌کنند، درحالی‌که ویتگنشتاین متأخر اساس امکان ارائه تعریف معرفت را به چالش می‌کشد. بر این اساس، مقاله نشان خواهد داد که رویکرد ویتگنشتاین، به‌جای پاسخ‌گویی مستقیم به اشکال خودابطالگری، زمینه پیدایش این مسئله را در تلقی سنتی از زبان و معرفت منحل می‌کند.

۱- دفاع از اصل تحقیق‌پذیری براساس جریان روزمره زندگی

در این قسمت مقدمه‌ای از اصل تحقیق‌پذیری و اشکال خودابطالگری وارد بر آن بیان شده و پس از بررسی پاسخ کارنپ به اشکال خودابطالگری، نقدهایی که علیه وی بیان شد را تقریر می‌شود. در انتها، دفاع‌های رایشنباخ، آیر و همپل در مقابل اشکال خودابطالگری را بیان می‌گردد.

معیار تحقیق‌پذیری برای معنا یکی از ابزارهای اصلی پوزیتیویست‌های منطقی در تلاش‌هایشان برای حذف متافیزیک بود. این معیار معتقد است که یک جمله تنها در صورتی ازنظر شناختی معنادار یا مستعد صدق است که قابل‌تأیید تجربی، تحلیلی یا متناقض باشد(Surovell 2013, 1). یکی از انتقاداتی که به این نظریه وارد می‌شود، این است که خود اصل «معناداری = تحقیق‌پذیری» طبق معیار خودش معنادار نیست چراکه اولاً این اصل به دلیل معنایش صادق نیست. می‌توان به درک کاملی از اصل تحقیق‌پذیری دست یافتو همچنان در صدق آن شک کرد؛ بنابراین تحلیلی نیست. ثانیاً این اصل را نمی‌توان از هیچ گزاره مشاهده‌ای یا مجموعه‌ای از گزاره‌های مشاهده‌ای به‌طور منطقی استنتاج کرد؛ بنابراین ازنظر تجربی نیز قابل تائید نیست. تنها راهی که می‌ماند این است که اصل تحقیق‌پذیری را یک گزاره متافیزیکی و ازنظر شناختی بی‌معنی دانست. این مسئله پوزیتیویست‌های منطقی را با مشکل در ملاک معناداریشان مواجه می‌کند، چنانکه آیر دراین‌باره می‌گوید:

> «اگر اصل اثبات‌پذیری واقعاً بی‌معنی باشد، چیزی بیان نمی‌کند و اگر کسی معتقد باشد که چیزی بیان نمی‌کند، پس نمی‌تواند ادعا کند که آنچه بیان می‌کند درست است»(Ayer 1934, 344).

در اینجا تبیین این نکته ضروری است که در پوزیتیویسم منطقی اگر قواعد زبان به زبان روزمره نسبت داده شود، به دنبال عقلانی‌سازی زبان روزمره است. توضیح آنکه

پوزیتیویست‌های منطقی قواعد نحوی زبان علم را اموری ابداعی و جدا از جهان واقع نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند این قواعد، صورت‌بندی همان زبان است که انسان‌ها در مواجهه‌های عرفی و روزمره‌ی خود با جهان تجربی به کار می‌بندند(Carnap 1935, 84). به‌بیان‌دیگر، فیلسوف پوزیتیویسیت با ابزار نحو منطقی، ساختار عملکردی زبان روزمره را قانون‌مند می‌کند و قواعد زبان را می‌سازد.

۱-۱- پاسخ کارنپ به اشکال خودابطالگری

کارنپ در پاسخ به اشکال خودابطالگری ملاک تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی دو پاسخ را مطرح کرد. پاسخ اول او این بود که اصل تحقیق‌پذیری را نباید به‌عنوان یک «قضیه خبری[1]» در نظر گرفت بلکه یک «قاعده نحوی[2]»، «قانون زبان[3]» یا یک پیشنهاد برای «ساخت زبان علم[4]» است؛ بنابراین اصل تحقیق‌پذیری به‌عنوان یک پیشنهاد برای ساخت زبان علم، می‌تواند مفید یا غیرمفید باشد اما قابل اطلاق بر صدق و کذب نیست چراکه پیشنهادها و تصمیم‌های زبانی در قلمرو شناختی قرار نمی‌گیرند، نمی‌توان اصل تحقیق‌پذیری را با خودش سنجید. به نقل از سوروول، کارنپ بدین ترتیب می‌پذیرد که تأییدگرایی به معنای دقیق کلمه شناختی نیست، اما درعین‌حال آن را از حیث تنظیم و سامان‌دهی زبان علم، مهم و کارآمد می‌داند (Surovell 2013, 284).

کارنپ این پاسخ خود را بر اساس اصل تسامح[5] مطرح کرد که آن را برای اولین بار در کتاب نحو منطقی زبان (۱۹۳۸) مطرح کرد. کارنپ در توضیح این اصل در کتاب مذکور خود بیان می‌کند:

1. Assertive Statement
2. Syntactic Rule
3. Rule of Language
4. A Proposal for the construction of scientific language
5. Principle of Tolerance

«در منطق، اخلاقیات وجود ندارد. هر کس آزاد است که منطق خود، یعنی شکل زبان خود را، آن‌طور که می‌خواهد بسازد. تنها چیزی که از او خواسته می‌شود این است که اگر می‌خواهد در مورد آن بحث کند، باید روش‌های خود را به‌روشنی بیان کند و به‌جای استدلال‌های فلسفی، قواعد نحوی ارائه دهد» (Carnap 1938, 52).

کارنپ اصل تحقیق‌پذیری را بابیان پوزیتیویست‌های منطقی می‌پذیرد اما در کتاب بنیان‌های منطق و متافیزیک (۱۹۳۹) در چارچوب کلی‌تر نحو زبان بازتعریف می‌کند. در این چارچوب، اصل تحقیق‌پذیری نه یک حکم متافیزیکی یا تجربی، بلکه یک قاعده نحوی برای ساخت زبان علم است. قواعد نحوی مثل قواعد تشکیل و تبدیل، صادق یا کاذب نیستند، بلکه مفید یا غیرمفید هستند(Carnap 1939, 50). اتخاذ این قواعد تابع ملاحظات عملی مانند سادگی یا کارایی است که این اصل تحقیق‌پذیری هم دریافتن وجه معناداری گزاره‌ها مفید است. بنابراین اصل تسامح کارنپ آزادی انتخاب زبان‌ها را تائید می‌کند که شامل اصل تحقیق‌پذیری هم می‌شود که یک قاعده ساخت زبان علمی است نه گزاره‌ای خبری درباره جهان.

نمونه استفاده از اصل تسامح برای به‌کارگیری یک قاعده نحوی برای زبان علم را می‌توان در زبان ریاضیات یافت که به‌مثابه امکان ایجاد یک چارچوب مشترک است که بر اساس آن بتوان هر پیشنهادی را در علم ریاضیات تدوین کرد و صدق و کذب آن پیشنهاد را بررسی کرد. اکنون کارنپ بیان می‌کند که اصل تحقیق‌پذیری نیز برای علم به‌مثابه زبان ریاضیات برای ریاضی است که صرفاً نوعی قاعده برای شناخت گزاره‌های معنادار از گزاره‌های بی‌معنا است و نباید با خود سنجیده شود.

کارنپ در پاسخ دوم خود به اشکال خودابطالگری بیان می‌کرد که معیار تحقیق‌پذیری را باید به‌عنوان یک گزاره درونی و تحلیلی در نظر گرفت، نه یک ادعای بیرونی و خبری درباره

زبان یا جهان، وی در کتاب منطق علم (۱۹۸۷) بیان می‌کند:

«برخلاف همه آن‌ها، ما در اینجا این دیدگاه را اتخاذ خواهیم کرد که جملات منطق علم -ازجمله گزاره‌های معیار تحقیق‌پذیری- جملاتی از نحو منطقی زبان هستند؛ بنابراین، این جملات درون‌مرزی که هیوم ترسیم کرده است، یعنی مرز بین جملات معنادار و بی‌معنی، قرار می‌گیرند؛ زیرا نحو منطقی چیزی جز ریاضیات زبان نیست.» (Carnap 1987, 48).

برای توضیح بیشتر، کارنپ در مقاله «آزمون‌پذیری و ادامه معنا»(۱۹۳۷) تمایزی را میان پرسش‌های درونی یا تئوریک و بیرونی یا عملی می‌گذارد. او پرسش‌های درونی را پرسش‌هایی می‌داند که درون ساختار خود معنا می‌یابد و سنجیده می‌شود و با معیاری بیرون از آن ساختار سنجیده نمی‌شود اما پرسش‌های بیرونی با خارج سنجیده می‌شود. بر این اساس، معیار تحقیق‌پذیری نیز درونی است و با خارج سنجیده نمی‌شود بلکه به خاطر اینکه درون آن ساختار است، در معرض اشکال خودابطالگری واقع نمی‌شود (Carnap 1937, 3).

۲-۱- نقدهایی به پاسخ کارنپ

دفاعیات کارنپ از اصل تحقیق‌پذیری موردنقد شدید مهم‌ترین فیلسوفان تحلیلی به‌ویژه در دهه ۱۹۵۰ میلادی توسط فیلسوفانی چون کواین و پاتنم قرار گرفت.

پرسشی که کواین از کارنپ داشت این بود که دقیقاً تمایز قواعد نحوی از گزاره‌های خبری چیست که اصل تحقیق‌پذیری می‌تواند جزو قواعد نحوی باشد اما نمی‌تواند گزاره‌ای خبری باشد؟ آیا می‌توان سایر گزاره‌هایی را که اصل تحقیق‌پذیری ملاک معناداری مناسبی برای آن‌ها نیست، باقاعده نحوی خواندن، از آزمون اصل تحقیق‌پذیری مبری کرد؟

اشکال کواین در مقاله جریان‌ساز «دو جزم تجربه‌گرایی» (۱۹۵۱)، در اصل ناظر به تمایز کلاسیک میان گزاره‌های تحلیلی (صادق صرفاً به‌واسطه معنا) و ترکیبی (صادق بر اساس

واقعیات تجربی) بود و آن را یک اعتقاد متافیزیکی نامید اما اشکالات وی بر این تمایز، بر تمایز قاعده نحوی از گزاره خبری نیز وارد است.

استدلال محوری کواین در مقاله خود، بر پوچی مفهوم تحلیلی بودن استوار است؛ او نشان می‌دهد که تمامی تلاش‌ها برای تعریف این مفهوم، دچار دور[1] می‌شوند، زیرا تبیین تحلیلی بودن به مفاهیمی نظیر «هم‌معنایی[2]» یا «تعریف»، وابسته است که خودِ این مفاهیم مجدداً برای فهمیده شدن به پیش‌فرضِ تحلیلی بودن نیاز دارند. این زنجیره مانند یک منحنی بسته در فضا به نقطه آغاز بازمی‌گردد. کواین با نفی این تمایز و جایگزینی آن با کل‌گرایی «تأیید[3]»، معتقد است گزاره‌های ما نه به‌صورت منفرد، بلکه به‌عنوان یک «بدنه واحد[4]» باتجربه مواجه می‌شوند؛ درنتیجه، هیچ گزاره‌ای، حتی قوانین منطق، از بازنگری و ابطال در امان نیست و از سوی دیگر، هر گزاره‌ای را می‌توان با ایجاد تغییرات در سایر بخش‌های سیستم، به هر قیمتی صادق نگاه داشت؛ بنابراین، ازنظر کواین، مرز میان صدق زبانی و صدق تجربی فرومی‌ریزد، چراکه صدق هر گزاره به‌طور هم‌زمان و تفکیک‌ناپذیری هم به زبان و هم به‌کل تجربه وابسته است.

براساس مطالب گفته‌شده، کارنپ که می‌گفت اصل تحقیق‌پذیری یک قاعده نحوی است، نه یک گزاره خبری پس شامل ملاک خودش نمی‌شود، با این پاسخ کواین مواجه شد که هیچ قاعده تحلیلی یا نحوی به‌طور مطلق از بازبینی تجربی مصون نیست. در شبکه به‌هم‌پیوسته باورها، مرز میان قاعده نحوی و گزاره تجربی نیز لغزان و قراردادی است. درنتیجه، تلاش کارنپ برای قرار دادن اصل تحقیق‌پذیری در یک ساحت مصون، دیگر کارساز نیست، زیرا کواین نشان داد که تمام اجزای شبکه، حتی قواعد منطق و ریاضیات، می‌توانند در مواجهه باتجربه بازبینی شوند(Quine 1951, 42).

1. Circularity
2. Synonymy
3. Confirmation Holism
4. Corporate body

کُترسکی در مقاله‌ای با عنوان «دو اصل کواین به‌عنوان نقدی بر تجربه‌گرایی منطقی» (۲۰۱۵) نشان می‌دهد که کارنپ، از دهه ۱۹۳۰، خود به نسبی بودن این تمایز آگاه بوده است اما کواین می‌گوید که روشن نبودن تمایز تحلیلی و ترکیبی باعث می‌شود که نتوان با قرار دادن اصل تحقیق‌پذیری در قواعد نحوی از اشکال خودابطالگری وارد بر این اصل اجتناب کرد(Koterski 2015, 4). به‌عبارت‌دیگر اصل تحقیق‌پذیری نیز نمی‌تواند به‌عنوان یک قاعده نحوی مطلق مطرح شود، بلکه خودش ممکن است در معرض بازبینی تجربی قرار گیرد.

نقدی که هیلاری پاتنم[1] بر کارنپ داشت این بود که اگر تحقیق‌پذیری با درونی خواندن خود، می‌خواهد از در معرض آزمون قرار گرفتن اجتناب کند، ادعای متافیزیسین‌ها که خلاف پوزیتیویست‌ها است نیز می‌تواند خود را درونی بخواند؛ بنابراین نمی‌توان به‌طور عقلانی برتری پیشنهاد پوزیتیویست‌ها بر متافیزیسین‌ها را اثبات کرد. پاتنم بیان می‌کرد که برای دفاع کارنپ منجر به دور باطل می‌شود چراکه برای توجیه پیشنهاد باید خود، پیشنهاد را به کار گرفته یعنی برای دفاع از درونی بودن یک اصل، راهی جز این وجود ندارد که گفته شود چون درونی است در معرض آزمون گزاره‌های بیرونی قرار نمی‌گیرد. پاتنم می‌گوید:

«این آموزه که هیچ بازسازی عقلانی منحصراً صحیح نیست یا با آنچه واقعاً هست مطابقت ندارد و این آموزه که همه پرسش‌های بیرونی فاقد معنای شناختی هستند، صرفاً اصل تأیید است»(Putnam 1983, 191).

۳-۱- دفاع از پاسخ کارنپ

برای توجیه معیار تحقیق‌پذیری برای معنا از منظر پوزیتیویست‌های منطقی، افراد دیگری چون رایشنباخ، آیر و همپل نیز به نظرورزی پرداخته‌اند که همه آن‌ها سعی دارند همچون

---

۱. لا

کارنپ، با ایجاد یک تمایز، نظریه تحقیق‌پذیری را از دامنه شمول خودش خارج کنند. این سه فیلسوف در پی پاسخ به اشکالاتی که به کارنپ در این موضوع وارد شد، نیستند اما هر سه با دفاعیاتی که از معیار تحقیق‌پذیری برای معنا از منظر پوزیتیویست‌های منطقی داشتند، استفاده از کاربرد زبان روزمره یا فهم عرفی از زبان را وسیله‌ای برای دفاع از این معیار در مقابل اشکال خودابطالگری می‌دانستند.

۱-۳-۱- دفاع رایشنباخ

رایشنباخ در کتاب «تجربه و پیش‌بینی» (۱۹۳۸) بیان می‌کند که معیار معناداری یک گزاره نظری درباره جهان نیست بلکه یک تصمیم ارادی[1] برای سامان دادن به زبان علم است. ازنظر او، اشکال خودابطالگری را کسی مطرح می‌کند که میان گزاره‌های خبری و قواعد راهنمای پژوهش، خلط کرده است. به همین دلیل، رأی رایشنباخ تلاشی برای خارج‌کردن اصل تحقیق‌پذیری از قلمرو صدق و کذب[2] و قرار دادن آن در قلمرو تصمیم‌های روش‌شناختی است؛ تصمیم‌هایی که بر اساس کارآمدی آن‌ها در علم وزندگی روزمره سنجیده می‌شوند، نه بر اساس انطباقشان با واقعیتی مستقل(Reichenbach 1938, 62).

رایشنباخ، معنا و امکان عمل را در ارتباط باهم می‌دانست بدین معنا که گزاره معنادار در مقام عمل، پیش‌بینی یا هدایت رفتار انسانی دارای کاربرد است. بر این اساس، ملاک تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی صرفاً یک قاعده‌ی صوری منطقی نیست، بلکه ریشه در نحوه‌ی استفاده‌ی واقعی انسان‌ها از زبان دارد. با قبول این مبنا، گزاره‌های فراتجربی چون نمی‌توانند مبنای عمل قرار گیرند، فاقد فایده‌ی عملی‌اند و به همین دلیل از دایره‌ی معناداری تجربی کنار گذاشته می‌شوند (Reichenbach 1938, 80).

1. Volitional Decision
2. Truth-character

سورُِل هم بر این باور بود که ازنظر رایشنباخ، در کاربرد روزمره زبان، انسان‌ها چیزی را معنادار می‌دانند که ازنظر تجربی قابل‌اثبات یا ابطال باشد(Surovell 2013, 8). طبق ایضاح رایشنباخ، زمانی که پوزیتیویست منطقی معیاری را برای معناداری بیان می‌کنند، بر اساس کاربرد زبان روزمره، افراد به دنبال سنجش آن قاعده با معیار خودش نیستند و صرف مفید بودن آن قاعده، برای باور به آن کافی است.[۱]

۲-۳-۱- دفاع آیر

آیر معتقد بود که اصل تحقیق‌پذیری یک گزاره خبری درباره جهان یا قانون طبیعت نیست، بلکه یک قاعده بازی زبانی است که از تحلیل منطقی زبان علم حاصل می‌شود. در این صورت، اگر یک گزاره تجربی مجبور است آزمون تحقیق‌پذیری را پس بدهد، این قاعده تحقیق‌پذیری به‌تنهایی گزاره تجربی نیست بلکه یک ابزار است برای فهم این نکته است که آیا می‌تواند گزاره‌ای شایسته برای ورود به زبان علم باشد یا خیر(Ayer 1936, 31). آیر بیان می‌کند:

> «تعریفی از معنا که با کاربرد رایج مطابقت داشت، شرایطی را تعیین می‌کرد که درواقع توسط گزاره‌هایی که ازنظر تجربی آزمایش پذیر تلقی می‌شوند، برآورده می‌شوند. نظریه پوزیتویست‌های منطقی در مورد گزاره‌های پیشینی باهدف ارائه توضیحی از نحوه عملکرد واقعی چنین گزاره‌هایی مطرح شده بود» (Ayer 1959, 15).

۳-۳-۱- دفاع همپل

خوانش همپل از معیار تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی بااینکه در پاسخ به انتقاد پاتنم از کارنپ نبود اما در این راستا قابل‌استفاده است که توجیه کارنپ در

مقابل انتقاد خودابطالگری را تسامحی صرف نشان ندهد. همپل مانند رایشنباخ و آیر، می‌پذیرد که معیار تحقیق‌پذیری معنا قرار است مفهومی برای معنا بیان کند؛ اما این معیار را در چارچوب توضیح مانند[1] کارنپی می‌فهمد. ازنظر همپل، این معیار هم تا حدی حفظ‌کننده کاربرد روزمره و عادی بوده و هم در راستای بهبود زبان روزمره، آن را نظام‌مندتر می‌کند(Hempel 1950, 59).

فهم ملاک تحقیق‌پذیری در چارچوب توضیح مانند کارنپی بدین معناست که همپل، این ملاک معناداری را نه یک تعریف صلب و نهایی، بلکه فرایندی می‌داند که در آن یک مفهوم مبهم و انعطاف‌پذیر در زبان عادی، به مفهومی دقیق‌تر و نظام‌مندتر در زبان علم تبدیل می‌شود. همپل، ریشه اشکال خودابطالگری وارد بر این نظریه را این اشتباه می‌داند که منتقدان، این معیار را همچون گزارشی تجربی درباره‌ی جهان تلقی می‌کنند، نه پیشنهادی برای بازسازی و شفاف‌سازی مفاهیم مورداستفاده در علم[2] (Hempel 1970, 104).

۲- نظریه بازی زبانی ویتگنشتاین متأخر

در این قسمت پس از ذکر مقدمه‌ای از تغییر تفکر ویتگنشتاین، به توضیح نظریه بازی زبانی وی می‌پردازیم و کاربرد این نظریه را در مواجهه با اشکال خودابطالگری توضیح می‌دهیم. در آخر مثال‌هایی از مواجهه ویتگنشتاین متأخر با نظریات خودابطالگر را بیان می‌کنیم.

ویتگنشتاین متقدم قائل به نظریه تصویری زبان بود و زبان را به‌مثابه امری ثابت تلقی می‌کرد. ویتگنشتاین متأخر به کاربرد متغیر زبان در زندگی روزمره و بازی زبانی توجه داشت. در تفکر متأخر ویتگنشتاین زبان از یک منطق ثابت پیروی نمی‌کند، بلکه منطق‌های متعددی

1. Explication

دارد. او که در تفکر متقدم خود میان گزاره‌ها و امور واقع بیرونی ارتباطی مستقیم قائل بود، در تفکر متأخر خود، معنای عبارات را در کاربردهای متعدد آن در زندگی روزمره می‌دانست. در این قسمت از مقاله پس از توضیح نظریه بازی زبانی به کاربرد نظریه در مواجهه با اشکال خودابطالگری پرداخته شده و در انتها، مثال‌هایی از مواجهه ویتگنشتاین متأخر با نظریات خودابطالگر بیان خواهد شد.

۱-۲- توضیح نظریه بازی زبانی

مفهوم بازی زبانی که توسط وی بیان می‌شد، به این مضمون اشاره داشت که تعریف مشخص و واحدی برای بازی وجود ندارد بلکه اموری را در کاربرد روزمره زبانمان بازی می‌نامیم. این مسئله، در شباهت خانوادگی نیز قابل یافتن است . اعضای یک خانواده ممکن است همگی دارای یک وجه مشترک در ظاهر نباشند بلکه هرکدام از آن‌ها در جزئی از اجزاء صورت به سایر اعضای خانواده خود شبیه باشند، بنابراین نمی‌توان گفت کسانی عضو این خانواده هستند که دارای این ویژگی خاص ظاهری هستند.

به نقل از گریلینگ، ارتباط زبان با جریان روزمره زندگی در اندیشه ویتگنشتاین متأخر اشاره به این مسئله دارد که زبان مستقل از فعلیت‌ها و جریان زندگی افراد نیست بلکه ارتباط درهم‌تنیده‌ای با آن دارد که به آن‌ها در فهم زبان کمک می‌کند.

گریلینگ از ارتباط فهم معنا و کاربرد در تفکر ویتگنشتاین متأخر نتیجه می‌گیرد که فرایند فهم درونی نیست بلکه بیرونی است

> «می‌خواهیم بگوییم، کودک می‌آموزد فلان طور واکنش نشان دهد و با چنین واکنش نشان دادنی هنوز چیزی نمی‌داند. دانستن تازه در مرتبه بعد آغاز می‌شود» (Wittgenestein 1969, 84).

۲-۲- کاربرد نظریه در مواجهه با اشکال خودابطالگری

ویتگنشتاین متأخر وقتی‌که فهم را به‌مثابه تکنیک می‌داند، تحمیل قواعد زبانی و عقلی بر آن را نفی می‌کند. این مسئله بدین معناست که نگاه کلی و از بیرون به زبان در تفکر وی رد می‌شود. تفسیرهای معاصر از ویتگنشتاین متأخر نیز این مسئله را مورد تأیید قرار می‌دهد که نمی‌توان زبان را همچون یک کل داوری یا توصیف کرد. اینکه گفته می‌شود نمی‌توان به زبان نگاه از بالا داشت، بدین دلیل است که هرگونه توصیف یا نقد زبان درون یک بازی زبانی است و وابسته به همان صورت زندگی افراد جامعه‌ای است که در آن بازی زبانی قرار دارند(Bassols 2008, 1293).

ویتاکر در تأیید این مطلب بیان می‌کند که فهم در اندیشه ویتگنشتاین متأخر نه حاصل تطبیق با قواعدی انتزاعی، بلکه نوعی مهارت و مشارکت در یک شیوه عمل است. ازاین‌منظر، انسان ابتدا درون یک صورتِ زندگی، از زبان استفاده می‌کند و سپس در همان بستر، مفاهیمی چون یقین، تردید یا معرفت را می‌آموزد. درنتیجه، هیچ فهمی از صورت زندگی نمی‌تواند از موضعی بیرون از همان صورت زندگی حاصل شود؛ زیرا خودِ امکان فهم، وابسته به مشارکت در همان فعالیت زبانی است؛ بنابراین، قواعد عقلانی یا معرفت‌شناختی نمی‌توانند از بیرون بر زبان تحمیل شوند، بلکه خود بخشی از تکنیک‌ها و رویه‌های درونیِ بازی‌های زبانی هستند(Whittaker 2006, 62).

از منظر ویتگنشتاین متأخر اگر کسی در پی ارائه یک قاعده واحد برای زبان یا معرفت باشد، دچار اشتباه شده چراکه فهم خود او از این طریق حاصل نشده است. ازنظر او، خودابطالگری یک وسوسه فلسفی برای ارائه تعاریف کلی و فرازبانی است. به همین دلیل، ویتگنشتاین ارائه تعریف معرفت را نه امری ناشی از فقدان داده یا استدلال، بلکه

حاصلِ سوء فهم کارکرد زبان می‌داند. اسلیگل[1] در کتاب پیش‌فرض معرفت‌شناختی: جبرگرایی، طبیعت‌گرایی و خودشکنی (۲۰۱۶) در توضیح این مطلب، وسوسه فیلسوف برای دستیابی به جایگاهی بیرون از زبان را تلاشی می‌داند برای قضاوت درباره همه بازی‌های زبانی از موضعی که خود آن، وابسته به هیچ بازی زبانی نباشد؛ درحالی‌که چنین جایگاهی اساساً وجود ندارد. انسان هرگز نمی‌تواند از دایره زبان و شیوه‌های زیست خود خارج شود تا از بیرون درباره‌ی آن‌ها حکم صادر کند. از این منظر، کوشش برای ارائه‌ی تعریفی کلی و جهان‌شمول از معرفت یا معنا، خود ناشی از همین توهمِ دستیابی به منظر فرازبانی است (Slagle 2016, 2).

وقتی به‌جای تعریف معرفت، به کاربرد واژه معرفت در بازی‌های زبانی نگریسته شود، اساساً سؤال اصلی که منجر به خودابطالگری می‌شد (آیا این تعریف، خودش مصداق تعریفش هست؟) منحل می‌شود، مسئله بازی زبانی که توسط ویتگنشتاین متأخر ارائه می‌شود نیز به همین مسئله اشاره دارد که ارائه یک تعریف واحد در حوزه زبان و معرفت، امکان ندارد. مسئله‌ای که در نظریات معرفت‌شناسانه همچون تحقیق‌پذیری رعایت نشده است و درنتیجه با معضل خودابطالگری مواجه می‌شود.

براساس مطالبی که بیان شد، استنتاج می‌شود که ویتگنشتاین متأخر به‌جای آنکه مستقیماً به اشکال خودابطالگری وارد بر نظریات معرفت‌شناسانه پاسخ بدهد، سعی در برطرف کردن زمینه پیدایش این مسائل دارد. هنگامی‌که مفاهیمی چون معرفت، یقین یا معنا در متن بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی استفاده شوند، دیگر فرازبانی نیستند تا بتوان آن‌ها را با خودشان سنجید و گرفتار خودابطالگری شد. این مسئله دقیقاً همان نکته‌ای است که در تفسیر برخی مفسران ویتگنشتاین بازتاب یافته است؛ بدین معنا که در اندیشه او، «بیرونی» وجود ندارد؛ بلکه همه فعالیت‌های انسانی، از

1. Friedrich Schlegel(1772–1829)

جمله فلسفه، درون شبکه کاربردهای زبانی جای می‌گیرند. از این رو، پرسش‌هایی که پیش‌تر به بن‌بست‌های منطقی می‌انجامیدند، در اینجا نه «حل»، بلکه «منحل» می‌شوند (Botwinick 1986, 170).

۳-۲- مثال‌هایی از مواجهه ویتگنشتاین متأخر با نظریات خودابطالگر

روش ویتگنشتاین متأخر در انحلال زمینه خودابطالگری، در مواجهه وی با سه جریان سنتی معرفت‌شناختی یعنی شکاکیت، مبناگرایی و نسبی‌گرایی به‌وضوح نمایان است. او درباب شکاکیت استدلال می‌کند که ادعای شکاک مبنی بر انکار کل معرفت، دچار خودابطالگری منطقی است زیرا بستر شک کردن، خود نیازمند پیش‌فرض گرفتن قطعیت قواعد یک بازی زبانی مسبوق به کاربرد است (Wittgenestein 1969, 138).

به همین ترتیب، در مواجهه با مبناگرایی سنتی، ویتگنشتاین وجود گزاره‌های پایه‌ی فی‌نفسه صلب را رد کرده و نشان می‌دهد که یقین، حاصل ابتنا بر باورهای بنیادین خارج از زبان نیست، بلکه پیامد عملکرد کلان و شبکه‌ای سیستم بازی زبانی در جریان روزمره‌ی زندگی است(Wittgenestein 1969, 402). به نقل از گریلینگ، گزاره‌های محوری یا مسلمات تفکر انسان‌ها در جریان زندگی و در پی تغییرات نحوه معیشت آن‌ها دچار تغییراتی می‌شود که اعتقاد به گزاره‌های ثابت محوری را رد می‌کند.

این کارکرد انحلال‌گرایانه در قبال نسبی‌گرایی معرفتی نیز جاری است. ادعای نسبی‌گرا مبنی بر عدم امکان داوری به دلیل فردی بودن صدق، از منظر ویتگنشتاین ناشی از منظری بی‌مکان در داوری زبان است. ویتگنشتاین با ارجاع به صورت‌های زندگی نشان می‌دهد که صدق و توجیه همواره درون یک بازی زبانی خاص متعین می‌شوند و به دلیل جاری بودن در زیست مشترک، اساساً نسبی‌گرایی به معنای سنتی آن منتفی است(Wittgenestein 1969, 309)). [۳]

در هر سه نمونه، مواجهه ویتگنشتاین از جنس ارائه یک نظریه بدیل در عرض نظریات قبلی نیست، بلکه او با بازگرداندن مفاهیم از تعابیر انتزاعی به کارکرد روزمره‌شان، بطلان موضع فرازبانی را آشکار و زمینه پیدایش خودابطالگری را منحل می‌سازد.

۳- مقایسه دو رویکرد

فیلسوفان تحلیلی همچون کارنپ، آیر، همپل و رایشنباخ با استفاده از کاربرد روزمره زبان، ارائه چارچوب‌هایی چون نظریه تحقیق‌پذیری معنا را دارای ساحتی جداگانه از نظریاتی می‌دانند که توسط این نظریه سنجیده می‌شود. آن‌ها از اصطلاحاتی چون ابزار، توضیح مانند یا درونی-بیرونی استفاده کردند تا به اشکال خودابطالگری وارد بر این نظریه پاسخ دهند؛ بنابراین نظریه تحقیق‌پذیری معنا وارد در نظریاتی نمی‌شود که توسط این ملاک معنادار یا بی‌معنا تعیین می‌شود. به‌عبارتی‌دیگر، راه‌حل این فیلسوفان تحلیلی برای اشکال خودابطالگری وارد بر تحقیق‌پذیری، «ساختارشکنی ساحتی[1]» است. آن‌ها بیان می‌کنند که قاعده کلی در ساحت (الف) است و نظریات دیگر در ساحت (ب)؛ بنابراین قاعده کلی شامل خودش نمی‌شود. این یک راه‌حل منطقی است.

بااین‌حال، همین تلاش برای ایجاد یک قاعده کلیِ معنادار، در دفاع از اصل تحقیق‌پذیری در مقابل اشکال خودابطالگری، این فیلسوفان تحلیلی را در معرض همان مشکلی قرار داد که می‌کوشیدند از آن اجتناب کنند. منتقدان نظریه تحقیق‌پذیری نشان دادند که تحقیق‌پذیری، اگر به‌عنوان ملاک عام معناداری مطرح شود، خود نیز باید مطابق همان معیار سنجیده شود؛ در غیراین‌صورت ، نوعی امتیاز فرازبانی برای آن در نظر گرفته‌شده

1. Making a Territorial Distinction

است. از این منظر، مشکل اصلی تحقیق‌پذیری آن بود که می‌کوشید معیاری جهان‌شمول برای معنا ارائه دهد، درحالی‌که خودِ این معیار نمی‌توانست به‌روشنی جایگاهش را در نسبت با همان ملاک توضیح دهد. برخی شارحان این وضعیت را ناشی از نادیده گرفتن جنبه‌ی متافیزیکیِ خودِ اصل تحقیق‌پذیری دانسته‌اند. در اینجا دیده شد که پوزیتیویست‌های منطقی که متافیزیک را رد می‌کردند، ناگزیر نوعی موضع متافیزیکی نسبت به زبان و معنا اتخاذ کرده و ازاین‌جهت در معرض اشکال خودابطالگری قرار می‌گرفتند(Stephenson 2004, 107,156). این اشتباه را رایشنباخ، آیر و همپل که به نگاهی فرازبانی و متافیزیکی برای دفاع از پوزیتیویسم منطقی روی آوردند نیز مرتکب شدند که نافی متافیزیک است.

براین‌اساس، تقابل بنیادین دو رویکرد در مواجهه با خودابطالگری، در ارجاع یا عدم ارجاع به زبان روزمره نیست، بلکه در تفاوت نگاه و کارکردی است که این دو تفکر به زبان روزمره دارند. پوزیتیویست‌های منطقی، زبان روزمره و کاربرد عرفی را به‌مثابه یک ماده‌ی خامِ مبهم[1] تلقی می‌کنند که برای وضوح منطقی یافتن و دچار خودابطالگری نشدن، محتاج بازسازی عقلانی در قالب قواعد صلب نحوی است. در این دیدگاه، زبان روزمره تا پیش از تقلیل به قواعد زبان علم، صلاحیت داوری درباره معیارهای معرفت را ندارد اما همین رویکرد «هنجارگذار[2]» به زبان، آنان را در یک موضع فرازبانی قرار می‌دهد که بستر منطقی بروز خودابطالگری را فراهم می‌سازد.

درمقابل، در معرفت‌شناسی ویتگنشتاین متأخر، زبان روزمره نه یک ماده خام نیازمند اصلاح، بلکه یک دستگاه فی‌نفسه منسجم است که معنادار بودن خود را از

1. Vague Raw Material
2. Normative

کارکرد عملی درون صورت‌های زندگی اخذ می‌کند. ویتگنشتاین با اتخاذ رویکردی «توصیفی[1]»، هرگونه تفکیک میان زبان روزمره طبیعی و قواعد صوری فرازبانی را نفی می‌کند. ازنظر او، خودابطالگری اشکالی ناشی از نفهمیدن کاربرد اصلی زبان و اصرار بر خروج از بازی‌های زبانی برای دست‌یابی به منظر فرازبانی است. به نظر او اگر این موضع معرفت‌شناسان کنار گذاشته شود، مسئله خودابطالگری نه حل، بلکه منحل می‌گردد.

این موضوع توسط آیر نیز مورداشاره قرارگرفته است. وی در کتاب پوزیتویسم منطقی (۱۹۵۹)، زمانی که از اصل تحقیق‌پذیری پوزیتیویست‌های منطقی با استفاده از زبان روزمره دفاع می‌کند، به این مسئله اشاره می‌کند که رویکرد ویتگنشتاین با او مخالف است چراکه ویتگنشتاین نقد خودابطالگری را بر این اصل وارد می‌داند(Ayer 1956, 15).

بنابراین ویتگنشتاین در پی ارائه نوعی برداشت از معرفت بر اساس جریان روزمره زندگی و بازی زبانی است که هم با سایر نظریات حوزه معرفت که با اشکال خودابطالگری مواجه هستند، مخالف است و هم خود این برداشت از اشکال خودابطالگری در امان است چراکه جریان روزمره زندگی فهم فردرا از معرفت بودن یا نبودن گزاره‌ها مشخص می‌کند. برای معرفت نمی‌توان ملاکی مشخص کرد چراکه زبان روزمره در زمان، مکان و موقعیت در حال تغییر است.

البته باوجود وجوه برتری رویکرد ویتگنشتاین به مسئله معرفت، چالش‌هایی نیز در نظر وی وجود دارد؛ مانند این چالش که «امکان حل اختلاف‌نظری میان دو بازی زبانی در نظریه وی وجود ندارد». با تمام انتقادات واردشده بر پوزیتیویسم منطقی، عینیت‌بخشی صاحبان این نظریه به معیار معرفت، منجر به تمایزی روشن میان علم و غیر علم و اصالت دادن به علم شد اما ویتگنشتاین متأخر در داوری‌هایی چون «داوری میان

1. Descriptive

جادو و علم» یا «دین و علم» قادر به انتخاب یکی از آن‌ها نیست بلکه گزاره‌های درون هرکدام از این بازی‌های زبانی را درون آن بازی زبانی معنادار دانسته و از برتری دادن یک بازی زبانی بر دیگری و همچنین داوری میان دو نظریه از دو بازی زبانی مختلف، اجتناب می‌کند.

۴- جمع‌بندی

در این پژوهش، اشکال خودابطالگری را به‌مثابه یکی از اصلی‌ترین انتقادات وارد بر نظریات معرفت‌شناسانه بررسی شد چراکه نظریه‌های معرفت، خود نیز معرفت به‌حساب می‌آیند و می‌توان با معیار خودشان آن‌ها را بسنجیم. دو مورد از رویکردهای ناظر به این اشکال در فلسفه تحلیلی در این مقاله موردبررسی و تحلیل واقع شد. رویکرد اول مربوط به پوزیتویست‌های منطقی در پاسخ به اشکال خودابطالگری وارد بر نظریه تحقیق‌پذیری معنا و رویکرد دوم مربوط به نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متأخر بود.

دستاورد نهایی این پژوهش تطبیقی نشان می‌دهد که مسئله خودابطالگری، پیامد گریزناپذیر پروژه معیارسازی هنجاری و تجویزی برای معرفت است. هرگاه فیلسوف تلاش کند از طریق قواعد بازسازی‌شده، زبان را از بیرون داوری کند، ناگزیر گرفتار خودابطالگری می‌شود. نوآوری رادیکال ویتگنشتاین متأخر در این است که با بازگرداندن واژگان به بافت بازی‌های زبانی و صورت‌های زندگی، نشان می‌دهد که هیچ منظر فرادستگاهی یا بیرونی برای زبان وجود ندارد تا بتوان ازآنجا به قضاوت نشست. براین‌اساس، انحلال خودابطالگری توسط ویتگنشتاین، صرفاً برای دفاع از یک نظریه نیست، بلکه به چالش کشیدن تلاش اشتباه معرفت‌شناسیِ سنتی برای دست‌یابی به جایگاهی فرازبانی استنفی این‌چنین نظریات فرازبانی، بر اساس دستاورد ویتگنشتاین، امکان ارزیابی عینی و داوری میان

بازی‌های زبانی متعارض مانند علم و جادو یا علم و دین راسلب کرده و فلسفه را با چالش عدم امکان ترجیح متدولوژیک مواجه می‌سازد.

درنهایت، نوآوری اصلی این پژوهش در نشان دادن این نکته است که جریان روزمره زندگی در فلسفه تحلیلی معاصر، صرفاً یک مفهوم مشترک میان پوزیتیویست‌های منطقی و ویتگنشتاین متأخر نیست، بلکه دارای دو کارکرد کاملاً متفاوت و حتی متعارض است که از یک‌سو، ابزاری برای حفظ و بازسازی معیارهای کلی معرفتی است و ازسوی دیگر، وسیله‌ای برای نقد و انحلال خودِ پروژه معیارسازی در معرفت‌شناسی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. پاتنم نقدی که بر کارنپ مبنی بر دوری بودن توجیه یا دفاع از اصل تحقیق‌پذیری مقابل اشکال خودابطالگری داشت را بر رایشنباخ هم وارد می‌داند. نقد پاتنم بر رایشنباخ این است که توجیه عمل‌گرایانه یا پراگماتیستیم برای اصول معرفتی تنها در صورتی موردقبول است که ما یک سری اصول معرفتی را پذیرفته باشیم.

۲. همپل در آثار متأخر خود همچون کتاب جنبه‌های تعریف علمی (۱۹۷۰) از این ایده فاصله می‌گیرد که بتوان هر گزاره را به‌صورت منفرد و قطعی معنادار یا بی‌معنا دانست. او ارزیابی معناداری را متوجه کل نظام‌های زبانی و نظری می‌کند و معیارهایی چون وضوح مفهومی، قدرت تبیین و پیش‌بینی و سادگی صوری را ملاک برتری یک نظام زبانی می‌داند. در این خوانش، معناداری بیش از آنکه وصف یک جمله‌ی منفرد باشد، ویژگیِ کارکردیِ یک چارچوب زبانی است که توانایی بیشتری در سازمان‌دهی تجربه و هدایت پژوهش علمی دارد(Hempel 1970, 117).

۳. پاتنم نقدی که بر کارنپ مبنی بر دوری بودن توجیه یا دفاع از اصل تحقیق‌پذیری مقابل اشکال خودابطالگری داشت را بر رایشنباخ هم وارد می‌داند. نقد پاتنم بر رایشنباخ این است که توجیه عمل‌گرایانه یا پراگماتیستیم برای اصول معرفتی تنها در صورتی موردقبول است که ما یک سری اصول معرفتی را پذیرفته باشیم.

کتاب‌نامه

گریلینگ، آنتونی کلیفورد. ۱۳۹۴. ویتگنشتاین. ترجمهٔ ابوالفضل حقیری. تهران: بصیرت.

Ayer, A. J. 1934. “Demonstration of the Impossibility of Metaphysics.” *Mind* 43 (171): 335–345. https://doi.org/10.1093/mind/XLIII.171.335.

Ayer, A. J. 1936. *Language, Truth and Logic*. London: Victor Gollancz.

Ayer, A. J., ed. 1959. *Logical Positivism*. New York: Free Press.

Botwinick, Aryeh. 1986. “Wittgenstein and Scepticism: An Essay in the Unity of Wittgenstein’s Thought.” *Philosophy Research Archives* 12: 163–176.

Carnap, Rudolf.1935. *Philosophy and Logical Syntax*. London: Kegan Paul, Trench, Trubner & Co.

Carnap, Rudolf. 1937A. *The Logical Syntax of Language*. Translated by Amethe Smeaton. London: Kegan Paul, Trench, Trubner & Co.

Carnap, Rudolf. 1937b. “Testability and Meaning—Continued.” *Philosophy of Science* 4 (1): 1–40.

Carnap, Rudolf. 1939. *Foundations of Logic and Mathematics*. International Encyclopedia of Unified Science, vol. 1, no. 3. Chicago: University of Chicago Press.

Carnap, Rudolf. 1987. “The Task of the Logic of Science.” *In Unified Science*, edited by Brian McGuinness, translated by Hans Kaal, 46–66. Dordrecht: D. Reidel.

Hempel, Carl G. 1950. “Problems and Changes in the Empiricist Criterion of Meaning.” *Revue Internationale de Philosophie* 4 (11): 41–63.

Hempel, Carl G. 1970. *Aspects of Scientific Explanation: And Other Essays in the Philosophy of Science*. New York: Free Press.

Koterski, Artur. 2015. “Quine’s Two Dogmas as a Criticism of Logical Empiricism.” *Philosophia Scientiae* 19 (1): 127–142. https://doi.org/10.4000/philosophiascientiae.1046.

Putnam, Hilary. 1983. *Realism and Reason*. Vol. 3 of Philosophical Papers. Cambridge: Cambridge University Press.

Quine, Willard Van Orman. 1951. *Two dogmas of empiricism*. The Philosophical Review

Quine, Willard Van Orman. 2000. “Two Dogmas of Empiricism.” *In Perspectives in the Philosophy of Language*, edited by Robert J. Stainton, 189–210. Peterborough: Broadview Press.

Reichenbach, Hans. 1938. *Experience and Prediction: An Analysis of the Foundations and the Structure of Knowledge*. Chicago: University of Chicago Press.

Slagle, Jim. 2016. *The Epistemological Skyhook: Determinism, Naturalism, and Self-Defeat*. London: Routledge.

Stephenson, Timothy W. 2004. *From Wittgenstein to Quine: The Rise and Fall of Logical Positivism in Early Twentieth Century Analytic Philosophy*. Master's thesis, University of North Texas.

Surovell, Jonathan. 2013. "Carnap's Response to the Charge that Verificationism Is Self-Undermining." *Journal for the History of Analytical Philosophy* 2 (2): 1–28.

Tomasini Bassols, Alejandro. 2008. "Wittgenstein on Language and Religion." *Revista Portuguesa de Filosofia* 64 (2/4): 1291–1299.

Whittaker, John H. 2006. "Wittgenstein's On Certainty: There – Like Our Life." *Philosophical Investigations* 29 (3): 287–300. https://doi.org/10.1111/j.1467-9205.2006.00294.x.

Wittgenstein, Ludwig. 1969. *On certainty :G. E. M. Anscombe & G. H. von Wright, Eds.; D. Paul & G. E. M. Anscombe, Trans*. Oxford: Basil Blackwell.